



www.qpjjournal.ir

ISSN : 2783-4166

## تحلیل ناخرسندی شمس از مشایخ و فقهای معاصر خویش

دکتر کبری و خشوری<sup>۱</sup>، دکتر علی محمد رضایی هفتادری<sup>۲</sup>

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۹/۰۳ تاریخ پذیرش نهایی: ۱۴۰۰/۱۲/۲۳

(از ص ۵۲ تا ص ۷۰)

نوع مقاله: پژوهشی



[20.1001.1.27834166.1401.5.1.3.7](https://doi.org/10.27834166.1401.5.1.3.7)

### چکیده

در بستر ادبیات عرفانی، محمد بن علی بن ملک داد تبریزی، عارف شهیر آذربایجانی به دنبال معرفت راستین است. وی در جستجوی عشق و معرفت حقیقی با مشایخ و فقهای معاصر زیادی همچون ابوبکر سله‌باف، رکن‌الدین سجاسی، شمس‌الدین خویی، اوحدالدین کرمانی و ... مصاحبت می‌گزیند، اما در آنها تجرید و تفریدی که حقیقت آن در مرحله معاملات، رد قبول خلق و توجه مطلق به خدا باشد، را ندیده است، بنابراین ضمن استفاده از مجلس درس و مصاحبت با آنها، احوال و اقوال اکثر آنها را در خور انتقاد می‌یابد. شمس، مشایخ و پیران مصاحب خود را چنان محو جمال جلوات حقیقت کرده که پیوند خود را با گذشته و مصاحبت و معاشرت با آنها گسسته و طالب دیدار اولیای مستور حق بوده است. مقاله حاضر با روش کتابخانه‌ای و با استناد به کتاب مقالات، به تحلیل اندیشه مسحور شمس پرنده که از مشایخ و فقهای معاصر منغص گشته، پرداخته است.

واژه‌های کلیدی: شمس تبریزی، ناخرسندی، مشایخ، فقها

### ۱. مقدمه

<sup>۱</sup>دکترای زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی خوی، خوی، ایران. (نویسنده مسئول) // Email: [vakhshorikobra@gmail.com](mailto:vakhshorikobra@gmail.com)

<sup>۲</sup>استادیار دانشگاه آزاد اسلامی شهرکرد، شهرکرد، ایران. // Email: [dalirezaei@chmail.ir](mailto:dalirezaei@chmail.ir)



شمس تبریزی، انسان سالاری منزوی و درون‌گراست. خورشیدی، تنهامانده در آسمان حقیقت است که به دنبال هم‌زاد حقیقی در آفاق می‌گردد. سال‌ها سر می‌کند تا به نقطه‌ی مطلوبی برسد، که خواست اوست. در آثار مولانا گوشه‌هایی از حالات ژرف این ربّ النوع عشق و حقیقت را می‌بینیم.

سخنان شمس به لفظ، اندک ولی مملو از معناست. هر چند در مقدمات و بدایات، وی اهل پرهیز و مرد عرصه‌ی ریاضت بوده است، اما در قلمرو حیات اجتماعی و نهاییات، مقصود از علم را قدرت یافتن بر عمل و توانایی اقدام شایسته در صحنه‌ی زندگی دانسته است. از آن‌جا که کمال حقیقی در مصاحبت با مردان کامل حاصل می‌شود، بنابراین وی بر لزوم درک محضر بزرگان و حصول استعداد در این زمینه، تأکیدی ویژه داشت.

با توجه به اطلاعات به دست آمده از منابع دست اول، که در پیشینه تحقیق به بعضی از آنها اشاره شده است، شمس تبریزی جهت کسب فیض از محضر مشایخ و دانشمندان ذی‌فنون و فاضلی همچون ابوبکر سله‌باف تبریزی، رکن‌الدین سجاسی، بابا کمال جندی و شمس‌الدین محمد خوبی بهره‌جسته و با فقها و عرفای معاصر خود همچون ابن‌عربی و اوحدالدین کرمانی و ... مصاحب و معاشر بوده است. مقاله حاضر با رعایت ایجاز به معرفی مشایخ و فقهای معدودی که معاصر شمس بودند، در این باب انگشت نهاده و سپس به تحلیل علت ناخرسندی شمس از معاشرت با آنها پرداخته است.

در این تحقیق نگارنده بر آن است تا با ژرف‌کاوی در اقوال این بزرگ مرد تاریخ، که نادره مردی چون مولانا را شکوفا ساخت، تا حدودی بتواند در روشن کردن ظرفیت‌های علمی و عرفانی مشایخ و فقهای معاصر شمس و علل ناخرسندی وی از آنها تحلیلی جامع تقدیم نماید و ظرفیت‌های عرفانی و علمی آنها را در ترازوی معنای شمس بسنجد.

## ۲. بیان مساله

شمس تبریزی در اثنای سیر و سفرهای عارفانه و عاشقانه‌ی خود با بزرگان زمان آشنا می‌شود و ضمن ابراز عنایت به آنها، در حلقه درس و مصاحبت آنان حضور می‌یابد. ولی «چرا شمس از معاشرت با مشایخ و فقهای معاصر خود، ناخرسند است؟» و «چرا از مصاحبت با آنها اقناع نمی‌شود؟»، موضوع اصلی این مقاله می‌باشد. کتاب مقالات،



جسته و گریخته از این آشنایی‌ها خبر می‌دهد که با بررسی آن می‌توان چراغ راهنمایی بر مسیر پویندگان علم و معرفت روشن کرد.

با توجه به اینکه کتاب مقالات، از یک نویسنده با طرز و اندیشه قبلی به قلم تحریر نیامده است و سخنان و دیدگاه‌های آن، تقریرات شمس بوده است نه مکتوبات او، در جای جای مقالات با اقوال ناخرسندی شمس از مصاحبت‌ها و مراودت‌های وی با بزرگان عرفان و تصوف روبرو هستیم. گاه‌ها مشایخ و فقها جامی نبودند تا شراب ربانی شمس بر آن فرود آید و او را مستانه و دیوانه به عشق ازلی رهنمون شود و گاه خود شمس آنان را نمی‌پسندید و فریب می‌داد و مقامات عالی‌تری می‌جست تا به دریای حقیقت ره برد و رخت برافکند و ظرفیت پیمانانه پر کند و دل سوخته اش را با آب دریای حقیقت شفا بخشد.

لازم به توضیح است که روش تحقیق، کتابخانه‌ای و تحلیلی است.

### ۳. پیشینه تحقیق

عقاید و سخنان شمس در چند دهه اخیر در عرصه جهانی، اهمیت مضاعفی یافته است و دانشمندان و اربابان قلم جهت اعتلای فرهنگ و عرفان اسلامی به بررسی آرا و نظرات شمس در زمینه‌های مختلف دست به قلم برده و چهره واقعی وی را در لوح زرین عرفان و معنویت ترسیم نموده‌اند.

در مورد موضوع تحقیق حاضر، مقاله‌ای به زیور طبع آراسته نشده است، ولی می‌توان از مقالات و کتاب‌هایی نام برد که به طور غیر مستقیم به موضوع پژوهش حاضر مربوط می‌شوند. مقاله «نقد عرفا از دیدگاه شمس تبریزی» (رحیمی، ۱۳۷۸) که به طور غیر مستقیم به نقد عرفا از دیدگاه شمس پرداخته است. «مجموعه مقالات همایش بزرگداشت شمس تبریزی» (آخرت‌دوست، ۱۳۷۸) شامل مقالات متعدد پژوهشی و علمی در مورد عارف شهیر آذربایجانی است و می‌توان به منابع و اطلاعات دست اول در مورد شمس و بزرگان عرفان دست یافت. پایان‌نامه «فرهنگ تحلیلی اعلام (اشخاص، فرق و مذاهب) در مقالات شمس تبریزی» (وخشوری، ۱۳۹۴) اطلاعاتی در زمینه دیدگاه شمس تبریزی در مورد بزرگان و مشایخ به دست می‌دهد.



#### ۴. مفاهیم نظری

«محمد بن علی ملک داد تبریزی از بزرگان صوفیه در قرن ششم و هفتم هجری است. ولادتش باید در حدود سال ۵۲۸ هجری اتفاق افتاده باشد. هر آنچه در مورد مذهب و عقیده، تاریخ تولد، وفات و دیگر موارد وی گفته‌اند، همه حالت استنباطی و تحلیل داشته و قطعیت و یقینی در کار نبوده است. انگار زندگی او کهنه کتابیست که اول و آخرش افتاده و تنها چند ورقی از آن باقی مانده است. کودکی وی نیز متفاوت با دیگران بود گوشه‌گیری و زندگانی پر از ریاضت وی باعث شگفتی پدر می‌شد. سفرهای پی‌درپی او سبب شد تا برخی او را «شیخ پُرآن» بخوانند. شمس بعد از مدت‌ها سیر و سیاحت و ریاضت، هنگامی که شصت سال از عمرش می‌گذشت در بیست و ششم جمادی‌الآخر سال ۶۴۲ هجری به قونیه رسید و در آن شهر، ملاقات او با مولوی و دلباختگی آن شاعر کامل بدو اتفاق افتاد. شمس باری غیبت ناگهانی دارد، ولی مولانا بعد از جستجو، یافتن وی و پایبند ساختن او برای سکونت در قونیه، با علاقمندی شمس به کیمیا (دختر کرا خاتون) «بلاخره با ازدواج آنها موافقت کرد، ولی دیری نپایید که آفتاب عمر کیمیا به غروبی غم‌انگیز ختم شد و غیبت دوم و حیرت‌انگیز شمس شروع شد غیبت دوم، هیچ رد پایی از وی بر جای نگذاشت و مولوی و همه عرفا و بزرگان اهل علم و قلم را به حیرت وا داشت. شمس، عارف عالم و کامل بود، ولی علاقه‌ای به تألیف و تصنیف نداشت. از وی فقط مجموعه سخنانش بنام مقالات شمس در دست است که به طبع رسیده است.» (صفا، ۱۳۷۲: ۲۴۲/۲-۲۴۱) محمدعلی موحد مدفون بودن شمس در خوی را به دلیل وجود مقبره‌ای با یک مناره در خارج از شهر خوی که از آغاز سده پانزدهم میلادی به «مناره شمس تبریزی» معروف بوده، معتبر می‌داند. بر اساس سفرنامه‌های سیاحان اروپایی که از آذربایجان دیدن کرده‌اند، مقبره، قبلا دو مناره داشته که همین اواخر یکی از آن دو بر اثر عوامل طبیعی فرو ریخته است. (فرانکلین، ۱۳۸۳: ۲۷۴)

باید گفت نقش تربیتی پیران وارسته و آراستگان به ملکات عالیة اخلاقی و انسانی، در تربیت برنابیشگان و نوعهدان در مسیر معرفت غیر قابل انکار و در خور تذکار است. گفتار، کردار و رفتار این قبیل مردان فرشته خو در تهذیب اخلاق و تعدیل تمایلات طبیعی آدمیان، تأثیری ژرف و پایدار بر جای می‌گذارد.

«پاره‌ای منابع، شمس را از خلفای ابوبکر سله‌باف تبریزی می‌دانند و برخی از خلفای باباکمال، که خود از خلفای نجم‌الدین کبری بود، می‌خوانند و به عقیده بعضی، وی از پیروان رکن‌الدین سجاسی است و این شخص، خلیفه قطب‌الدین ابهر پیر طریقت ابهریه از شاخه‌های طریقت خلوتیه بوده است.» (گولپینارلی، ۱۳۶۳: ۹۷)



دورهٔ تعلّم، ریاضت و مجاهدت شمس در تبریز سپری شد و او در آنجا محضر چند تن از مشایخ بزرگ زمان را درک کرد. همچنین با بزرگان زمان آشنا شده و در حلقهٔ درس و صحبت آنان حضور یافت. در مقالهٔ حاضر به معرفی بعضی از آنها و تحلیل نظر شمس در مورد آنها می‌پردازیم:

## ۵. مشایخ و مرشدان شمس

### ۵-۱. ابوبکر سلهباف تبریزی

استادان و مشایخ اهل عرفان و معرفت که شمس از دیدار آنان لذت برده و از محضر آنان بهره گرفته، بسیاریند، لیکن هیچ کدام از آنان به اندازهٔ ابوبکر سلهباف نظر شمس تبریزی را به خود جلب نکرده است.

شیخ ابوبکر بن اسماعیل تبریزی از مشایخ بزرگ عصر است که شمس در جوانی مرید او بود. وی در تبریز نشو و نما یافته است و خاندان وی اصلاً از مردم تبریز و خود شیخ از مشایخ قلندریه بود. «شاید از آنجایی که به سلهباف شهرت یافته، به صنفی از اصناف وابسته بوده و از جوان مردان به شمار می‌آمده است.» (گولپینارلی، ۱۳۶۳: ۱۵۹) دربارهٔ شیخ ابوبکر جز یکی دو مورد اطلاعات پراکنده، اطلاعاتی در دست نیست و منبع عمدهٔ این اطلاعات اندک و پراکنده نیز، مقالات شمس و مناقب‌العارفین احمد افلاکی است. «شمس مدت مدید ملازمت شیخ ابوبکر نمود بعد از کسب اجازه از او سیاحت می‌کرد و محبوب و مطلوب خود را می‌جست.» (محقق ترمذی، ۱۳۶۹: ۸۱۳)

شمس به دریای حقیقت راه یافته و به آن واصل شده است. قطره‌ای می‌خواهد از جنس خود، بلکه والاتر از خود، تا مروارید عشق الهی را از صدف دریای حقیقت صید نماید و بر پیشانی بساید. او بر این عقیده است که عاشق راستین رهرو عشق باید جامه درَد، سر نهد و وعظ گیرد و با اینکه ابتدا در خدمت پیر و مراد معروف و بزرگ شهر تبریز، ابوبکر سلهباف بود و از محضر او کسب فیض می‌نمود و بر علم و بینش او مقرر بود، ولی وی را شیخی می‌دانست که توان پذیرش اسرار قدسی را نداشت. «آن شیخ ابوبکر سلهباف اگر پنج وعظ بشنیدی طاقت نداشتی. در وعظ شما، باری از جنس او می‌بایست. این‌ها را که امروز خوار می‌نگری، روزی بیاید که چون برق از لطف پیش دیده تو در می‌گذرند.» (شمس تبریزی، ۱۳۶۹: ۱۲۲) در تحلیل این مقوله شمس باید گفت وی، وعظ، تذکیر، زهد و تحقیق را عموماً به عنوان مهارت‌ها و گوشزدهایی برای سالکان می‌دانست و خاطر نشان می‌کرد که اگر ابوبکر اهل معرفت، اهل معنی، اهل صفا و متخلّق به اخلاق الهی و آراسته به صدق و خلوص بود، با شنیدن وعظ به عنوان یک مستمع



لایق، از چاه ضلالت به عرش کرامت و از نقطه غربت به مقام قرب و از بیابان هجران به گلستان وصال می‌رسید. شمس معتقد بود ابوبکر، علیرغم شیخ بودن، باید موعظه‌های مولانا را می‌شنید و از اسرار درون و عطاها آگاه می‌گردید، زیرا در وعظهای مولانا لطایفی بود که بالاتر از کرامت‌های مشایخ آن زمان بود پس شمس، هنوز شیخ را در آن حد نمی‌یافت که با او از وادی اضطراب به فضای امن در آید.

شمس در موضوع تبیین انواع مستی در عرفان نیز از شیخ خود یاد می‌کند. آنجا که در تبیین انواع سُکر در مراتب سلوک سالکان می‌گوید: «اول مستی هواسست و خلاص از این دشوار، بعد از آن مستی عالم روح. مستی راه خدا هم مرتبه سیم است. مستی عظیم؛ بعد از آن مرتبه چهارم، مستی از خدا است؛ این کمال است. بعد از این هشیاری است. آن شیخ ابوبکر را مستی از خداست و لیکن آن هشیاری که بعد از آن است، نیست. این از روی علم معلوم شد این بنده را.» (شمس تبریزی، ۱۳۶۹: ۱۰۳) بخش پایانی سخن شمس، اشاره ای صریح به رابطه‌اش با شیخ ابوبکر دارد و از آن چنین بر می‌آید که شمس زمانی مدید را در کنار شیخ ابوبکر سپری کرده و با او آشنایی نزدیک داشته است چون بسیاری از حالات شیخ، از جمله مراحل مستی وی، از روی علم و مصاحبتش با وی بر او معلوم شده است؛ بنابراین شنعتهی در این باب بر شیخ و مرشدش، ابوبکر می‌زند و معتقد است هرچند که ابوبکر از می‌الهی سرخوش و مست گشته، ولی نار سوزنده‌ای که عقل و ادراک وی را در نور الهام حق بسوزاند و او را در وجود مطلوب، مستهلک و فانی نماید و هشیار گرداند، در وجود او نیست. باز فقدان هشیاری شمس پسند ابوبکر سبب شده بود تا شمس با ناخرسندی، از صحبت او اعراض نماید. «اما شیخ ابوبکر سله‌باف را اگر چه علمی است و لیکن از حال به حال می‌گردد تا بدانی که این علم‌ها را به اندرون هیچ تعلقی نیست.» (همان: ۸۹)

علت دیگر روی بر تافتن شمس از ابوبکر این است که ابوبکر خود را شیخ نامیده و این امر با نارضایتی شمس مواجه بوده است. باید خاطر نشان کرد شمس از غرور و تکبر، سخت‌گریزان بود و استکبار را از اصول کفر می‌دانست و از ابوبکر به همین خاطر به قهر دوری می‌کرد. «شیخ خود ندیدم هست الا من به این طلب از شهر خود بیرون آمدم نیافتم الا عالم خالی نیست از شیخی ... الا مولانا را یافتم بدین صفت.» (همان: ۱۵۸) بر همین اساس رخت مصاحبت از پیش وی بر کنده و راهی دیاری دور و دراز در جستجوی مرادی بهتر و برتر بوده است.

علم شمس حاوی معانی، غزل‌های عاشقانه و شور روحانی بود که معدود شخصی تاب فهم و ادراک آن را داشت و اسراری در سخنانش نهفته بود که از غیب خبر می‌داد، لذا احوال و اقوال شیخ ابوبکر، وی را قانع و خرسند نمی‌نمود



افلاکی می‌نویسد: «حضرت شمس‌الدین تبریزی را مقامات و مرتبت به جایی رسیده بود که او شیخ ابوبکر را نمی‌پسندید و از آن مقام عالی‌تر می‌جست. تا از برکت آن صحبت، اعلی و عظیم‌تر شود و به درجات اکمل رسد و ارتقا یابد و در این طلب، سال‌ها بی‌سر و پا گشته، گرد عالم می‌گشت و سیاحت می‌کرد. تا بدان نام مشهور شد که شمس‌پرنده‌اش خواندندی.» (افلاکی، ۱۳۵۸: ۸۵)

وی اظهار می‌داشت مقاماتی از استادش نصیبش شده است ولی در خودش چیزی بود که شیخ آن را نمی‌یافت و درک نمی‌کرد و می‌گفت: «شیخ ابوبکر طاق‌ت اسرار ربّانی مرا ندارد»؛ بنابراین به اشارت پیر و استاد خود در تکاپو بود تا استادی دیگر بیابد و از او کسب فیض کند ولی او، ورای مشایخ ظاهر که میان خلق مشهور بودند، طالب دیدار اولیای مستور الهی بود.

در نهایت، شمس به مقاماتی نایل آمد که از ابوبکر سله‌باف بی‌نیاز گردید و چنان که در سیر و سفر درونی بود، به سفر برونی پرداخت. آتش عشق پاک الهی، او را شعله‌ور ساخته بود. افروخته و سوخته و بی‌قرار و ناخرسند از این شهر به آن شهر می‌رفت و پیوسته مسافر بود، تا مراد و مرشد واقعی خود را بیابد و تسکین یابد.

## ۵-۲. رکن‌الدین سجاسی

رکن‌الدین سجاسی از مشهورترین عارفان نیمه اول قرن هفتم هجری قمری و مرید و جانشین قطب‌الدین اهری است. رکن‌الدین سجاسی در تربیت و ارشاد سالکان، سخت، قوی و صاحب تأثیر بوده است؛ چنانچه دو تن از مریدان وی یعنی اوحدالدین کرمانی و شمس‌الدین تبریزی، هر یک در جایگاه خود، از مردان بزرگ و شگفت‌زای عصر خویش بودند. بر اساس گفته زرکوب، «سجاسی تا سال ۶۰۶ هجری زنده بوده، زیرا زرکوب پس از درگذشت روز بهان بقلی در همین سال، سجاسی را ملاقات کرده است. از این تاریخ به بعد هیچ اطلاعی از زندگی رکن‌الدین در دست نیست.» (زرکوب شیرازی، ۱۳۵۰: ۱۶۳)

از قول مؤلف روضه الجنان «می‌توان گفت که شیخ شمس‌الدین تبریزی بعد از ابوبکر سله‌باف، به خدمت شیخ المشایخ رکن‌الدین سجاسی که پیر شیخ اوحدالدین کرمانی و شیخ شهاب‌الدین اهری است، رسید. رکن‌الدین سجاسی با قوت تصرف و جاذبه سخن خود، شمس تبریزی را که یکی از موحدان انگشت‌شمار، کامل‌عیار و واقف به اسرار نبوت حضرت ختمی مرتبت بود، به سفر روم و دیدار با مولانا و داشت تا تحول شگرف دیدار شمس با مولوی، در لوح تاریخ عرفان نقش بندد و بشریت را به حیرت وادارد.»



رکن‌الدین سجاسی اسلوب و روش بهین در تربیت و تعلیم مریدان در خانقاه داشت. وی انگشت بر استعداد مریدان می‌گذاشت و طبق متد ویژه‌ای که تقلید و انحصار در آن حرفی برای گفتن نداشت، پیش می‌رفت. «از قراین چنان بر می‌آید که رکن‌الدین سجاسی، شمس را مطابق همین اصل پرورش داده است.» (اوحالدین کرمانی، ۱۳۴۷: ۳۷)

با امعان نظر در این شیوه می‌توان دریافت علیرغم آن که تعالیم رکن‌الدین، بیشترین تأثیر را در شمس گذاشته ولی وی خود را جامی مناسب بر شراب ربانی شمس نمی‌دانست تا ظرفیت پیمانانه وی را پر کند و او را از عطش شراب حقیقت سیراب سازد، لذا انجام این امر مهم را به سوخته دل رومی محول کرد. همین تعالیم و فیوضات رکن‌الدین سجاسی، که به نظر هر عارفی معمولی می‌توانست برای وی اکمل‌التعالیم در مسیر عشق و حقیقت باشد، نتوانست برای شمس مبهم، کار ساز باشد عشق و علمی که شمس از آن سخن می‌گفت، لطیفه‌ای است الهی که از جانب خداوند قدیم، تنها به کسانی که تحفه‌ی نیاز به درگاهش برده و از تمام حوادث دست بر می‌دارند، عطا می‌شود. کسانی که از «من» و «خود» دست برداشته و به «مای» حقیقی می‌رسند، در خور چنین عشق و علمی هستند.

### ۳-۵. شمس‌الدین خوبی

ابوالعباس احمد بن خلیل معروف به شمس‌الدین، مردی فاضل و عالم و اهل معرفت بود «وی از دانشمندان بزرگ آذربایجان و پدر شهاب‌الدین خوبی معروف به ذی فنون است. پس از تحصیلات مقدماتی به خراسان رفت و از محضر فخر رازی کسب فیض نمود.» (دانش فروز، ۱۳۸۷: ۱۹۲) به جاست که گفته می‌شود شمس تبریزی از محضر استادان و بسیاری از ابدال و اقطاب، بهره گرفته است.

شمس که شوق آموختن در وجودش چونان امواج خروشان به تلاطم درآمده بود، در دمشق به محفل درس شمس خوبی می‌شتابد. قاضی شمس‌الدین خوئی که در حکمت و طب، سرآمد و همچون صبحی پرتالو از علم بود، چیزی به او نمی‌آموزد، زیرا گوهر وجودی شمس تبریزی را چنان ارزشمند می‌بیند که نمی‌تواند به خود جرأت بدهد تا بر صحیفه‌ی دل شمس خطی بکشد و نقشی ایجاد کند. خود شمس می‌گوید: «من از قاضی شمس‌الدین خوبی بدین سبب جدا شدم که مرا نمی‌آموخت. گفت: من از خدا خجل نتوانم شدن، ترا همچنین که خدا آفریده است گرد و مرد نیکو آفریده است، من خلق خدا را نتوانم زشت نهادن. گوهری می‌بینم بس شریف، نتوانم بر این گوهر نقشی کردن.» (شمس تبریزی، ۱۳۶۹: ۲۲۱) در تحلیل همین سخن شمس‌الدین خوبی باید گفت وی بر استعداد





و اهلیت متریبی و مریدش در تربیت، تاکید وافر داشته است، ولی در وجود شمس گوهری می‌بیند که توان نقش کردن بر آن را ندارد و همین جاست که شمس را به ارزش وجودی خویش واقف می‌کند تا بار دیگر شأن و منزلت خویش را، از زبان قاضی القضاة بشنود و گوهر الهی خود را به لایقش همچون مولانا باز پس دهد تا در آن هم حقیقت خود و هم حقیقت دیگران ببیند.

چرا قاضی شمس الدین خوبی، از تعلیم عارف برجسته ناتوان بوده است؟ چرا قاضی شمس، وی را به کار مشغول می‌کرد و ... . سؤالاتی این چنین، ذهن‌ها را مغشوش می‌کند، ولی باید گفت مدرس برای هر فقیه‌ی، برحسب استعداد او، جامگی می‌دهد. یکی را ده، یکی را بیست و یکی را سی. شمس‌الدین خوبی سخن را به قدر هر کس و استعداد او می‌گفت. او با یک نگاه هشیارانه دریافته بود که عارف و عاشق بی‌قرار، نیازی به کلاس درس ندارد و چون ظاهر و باطن شمس را آراسته به عشق و می‌ناب الهی دید او را تکریم می‌کرد و بزرگش می‌داشت و از آموختن شمس ابا می‌کرد. وی وجود شمس تبریزی را کیمیایی می‌دانست که در درج عالم عشق و وادی سماع و در آسمانی که در آن خبر از منیت نبود، می‌درخشید وجودی که بر تعلقات دنیوی پشت پا زده و قدرت بال و پر گشوده بود؛ بنابراین نمی‌خواست بر لوح کمال اندیشه او نقش زند و چیزی بنگارد.

از طرف دیگر، شمس در جایی اقرار می‌کند که شمس‌الدین خوئی را فریب می‌دهد تا او که استادش بود، به عوالم باطنی وی پی نبرد و از حقیقت احوال زندگی پر از رمز و راز او مطلع نشود. «آن قاضی دمشق، شمس‌الدین خوبی اگر خود را به دست او می‌دادم، کارش به آخر نیک می‌شد. آلا مکر کردم و او آن مکر را بخورد.» (همان: ۲۳۳) وی از شمس‌الدین خوئی می‌گریزد چون ظرفیت ادراک وی در مورد خود را ناتوان می‌بیند که او شمس را بشناسد و سخنش را بفهمد. باید گفت شمس طغرایی بود با خط مبهم که سلطانش بر منشور زر نقش زده و تنها بر طغراکش معرفت می‌نمایاند، آن طغراکشی که امیر کشور دل‌هاست.

عارف بزرگ ضمن حضور در کلاس‌های درس فقه، کلام، قرآن، حدیث و ... برای تامین معیشت به حرفه‌ها و پیشه‌های گوناگون تن در می‌داد و در این امر با حیرت شمس‌الدین خوبی، شیخ و مرشدش مواجه می‌شد که مرشدش کار کردن شمس را با آن درجه از علم و استغراق، در دریای عشق نامتناهی، با تعجب به فقیهان می‌نمایاند. شمس ناگهان متوجه می‌شود که بار به خطا برده و از طلعت صبح آفتاب عشق و معرفت به همان اندازه کار کردن، بی‌نصیب مانده است. «با این همه اعتقاد که قاضی شمس‌الدین خوبی نمود، گفتمش که می‌روم کار می‌کنم چون



مرا درس نمی‌گوئی. گفت: آخر من تربیت کردمی گفتم: نه، کارک می‌کنم. گفت: پسر من، کاردانی کردن به چنین استغراق و چنین نازکی حال؟ به فقیهان مرا به تعجب می‌نمود که به او نگیرد که با این مقام و سلطنت کار می‌کند. با خود گفتم: آه به زیان بردی، مرا در کار گرم می‌کنی. صبح نوبی نزدیک آمده بود، بازگشت، نه این صبح که همه تونیان می‌گویند.» (همان: ۲۴۱)

پس می‌توان گفت که قاضی شمس او را بهتر از هر کسی می‌شناخت و از درجات عالی او در عرفان، نیک، آگاه بود. ولی شمس چون نمی‌تواند از وی مستفید شود، بار دیگر رخت بر می‌دارد و به دنبال اکمل الکاملین راهی می‌شود.

#### ۴-۵. بابا کمال خجندی

در اخبار و سرچشمه‌ها از بابا کمال خجندی نیز به عنوان پیر و مرشد و قدوه‌المشایخ شمس‌الدین تبریزی نام برده‌اند. ولی در کتاب مقالات، بسامد چندانی ندارد تا بتوان نظر تحلیلی در باره این شخصیت بزرگ تاریخی بیان کرد.

#### ۶. فقها

##### ۶-۱. ابن عربی

ابو عبدالله محیی‌الدین محمد بن علی بن محمد بن العربی الحاتمی در سال ۵۶۰ هجری در شهر مرسیه در جنوب شرقی اندلس به دنیا آمد. «وی معروف به شیخ اکبر، دانشمند عارف و صوفی بزرگ جهان اسلام است.» (شعرانی، ۱۳۸۸: ۹)

ابن عربی میراث‌دار یک سنت تصوف مدید در دنیای اسلامی شرقی و وارث بیش از صد سال تفکر در خود اسپانیای مسلمان بود. با غور در مطالعاتی که پیرامون این عارف بزرگ در کتاب مقالات آمده، باید گفت به نظر شمس پرنده، ابن عربی مردی نیک و مؤمن، اندیشه‌اش عرفانی و روحش تشنه حقایق غیبی بود و حالات و مکاشفاتی در درونش بود که مایه شگفتی دیگران می‌شد. عرفا و علمای جهان در عرصه عرفان و تصوف از وی به نیکی یاد کرده‌اند. «محیی‌الدین محمد را نام‌دارترین و قوی‌ترین نظریه‌پرداز وحدت وجود در عالم اسلام باید خواند.» (ابن عربی، ۱۳۸۵: ۷۲) از نکاتی که شمس در مقالات بر آن تأکید زیاد دارد، مسأله متابعت، پی‌گیری و پیروی است. چنانچه



در مقالات آمده «وقتها شیخ محمد بن عربی سجود و رکوع کردی و گفتی: بنده اهل شرع، اما متابعت نداشت. مرا از او فایده بسیار بود، اما نه چنان که از شما.» (شمس تبریزی، ۱۳۶۹: ۳۰۴) به نظر شمس «متابعت» یعنی تبعیت تام همه جانبه در اقوال و احوال از شریعت تامه و پیامبر است. شمس بارها به نقد ابن عربی پرداخته و وی را در «متابعت» کامل ندانسته است و معتقد است ابن عربی با اصل و حقیقت متابعت آشنایی نداشت. لحن سخن شمس آنجاها که از ابن عربی یاد می‌کند و تعبیرهایی که برای بیان داوری خود درباره او به کار می‌برد، بی‌مانند و شگفت‌آور است. در تحلیل قسمت دوم سخن شمس باید گفت منظور از «او» همان ابن عربیست و شمس تصریح داشته که فایده‌ای از صحبت او عایدش شده است. شمس هیچ کس دیگر را جز مولانا قبول نداشت ولی صراحتاً از مصادقت مصاحبتی که بین او و ابن عربی بود، سخن رانده و وی را مورد تقدیر و تجلیل قرار داده است. همین امر بر شکوه و عظمت شخصیتی چون ابن عربی کفایت می‌کند. ولی کلمه «شما» خطاب به مولانا است که صحبت وی را از ابن عربی برتر و والاتر دانسته است وی در این جمله بر اتم و اکمل بودن صحبت مولانا مقرر و معترف است و صحبت با فقهای دیگر را لازم، ولی کافی نمی‌داند.

بعد از شطح‌گویانی چون ابایزید بسطامی و حلاج در تاریخ عرفان و تصوف، این بار ابن عربی در حالت سُکر و وجد، به زبان شطح، خود را بر حضرت محمد (ص) برتری داده و او را پرده‌دار خویش خوانده است، این امر بر اختلاف و جدایی خطوط فکری آنها تأکید می‌کند. نص سخن شمس چنین است: «چنان که شیخ محمد بن عربی در دمشق می‌گفت که محمد پرده‌دار ماست! می‌گفتم: آنچه در خود می‌بینی، در محمد چرا نمی‌بینی؟ هر کسی پرده‌دار خود است.» (همان: ۲۹۹)

شمس اقرار می‌کند که محی الدین شطح می‌گفت و چون حال فناء بر وی غلبه داشت سخن از مقامی بالاتر از مقام تعیین حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم می‌گفت و تعابیرش چنان بود که گویا از آن حضرت برتر است. پس اعتراض شمس این نیست که محیی الدین، مسلمان نبوده است؛ متعبد به شرع نبوده است؛ روابطشان تیره بوده است، بلکه صرفاً برخی از تعابیر خاص در کلمات محیی الدین است که نباید این چنین به کار می‌رفت. پس تمام اعتراض شمس به محیی الدین بیان الفاظی است که به ظاهر با سیره حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم ناسازگار است و شمس از آن به ترک متابعت تعبیر می‌کند. «شمس، دعوی‌های ابن عربی را که شطح‌آمیز و ناشی از بلند پروازی‌های خودپسندانه او بود، را قبول نمی‌کرد...» (زرین کوب، ۱۳۷۲: ۱۵۱)



در جای دیگر مقالات می‌خوانیم «در سخن شیخ محمد، این بسیار آمدی که فلان خطا کرد و فلان خطا کرد، و آن گاه او را دیدمی خطا کردی. وقت‌ها با او بنمودمی، سر فرو انداختی، گفتم: فرزند! تازیانه می‌زنی قوی، یعنی قوی می‌رانی.» (شمس تبریزی، ۱۳۶۹: ۲۳۹) شمس می‌داند که مهم‌ترین شیوه تعلیم و تربیت، روش الگوگیری است زیرا شخصیت الگو، به عنوان یک نقطه کانونی در محور رشد و هدایت‌های اخلاقی- تربیتی قرار می‌گیرد و در شکل‌گیری رفتار تربیت‌شونده، آثار زیادی بر جای می‌گذارد. از سوی دیگر نیاز به الگو، از نیازهای طبیعی بشر است و انسان را در مسیر عرفان، وا می‌دارد تا با در نظر داشتن الگوی مورد نظر به عنوان پیر و مرشد، تلاشی هدف‌دار و آگاهانه برای رسیدن به مراحل سیر و سلوک عرفانی در پیش گیرد. بنابراین شمس در لفافه‌ای عجیب می‌خواهد متن نامه ۳۱ حضرت علی (ع) به امام حسن (ع) را به ابن عربی گوشزد کند که «ای فرزندی، خود را در آنچه میان تو و دیگران است، ترازویی پندار».

## ۲-۶. اوحدالدین کرمانی

اوحدالدین حامد بن ابی الفخر معروف به اوحد کرمانی (زاده‌ی ۵۶۱ هجری قمری در بردسیر (جواشیر) کرمان در گذشته‌ی ۳ شعبان ۶۳۵ هجری قمری در بغداد) از صوفیان و رباعی‌گویان مشهور ایران در سده‌های ششم و هفتم هجری است. «اوحد مرید رکن‌الدین سجاسی بود.» (سجادی، ۱۳۷۹: ۱۳۱)

شمس در اوحدالدین کرمانی و طریقه او به نظر انتقاد می‌نگریست او را بدان جهت که به قول خود جمال حق را در آینه طلعت خوبرویان معاینه می‌کرد مستحق ملامت می‌یافت. «وی احوال او را در آنچه به نظر بازی و جمال-پرستی مربوط می‌شد در خور نقد و اعتراض دیده بود و صحبت او را ترک کرده بود.» (زرین کوب، ۱۳۷۲: ۱۱۹) شمس به طور ضمنی می‌خواهد اوحد را متوجه این نکته بکند که «چرا وی تنها راه رسیدن به مقام والا در معنویت را مشاهده صفات خداوند در زیبایی‌های خلقت می‌داند؟ و حقیقت را در تمام آنچه می‌اندیشد نمی‌بیند؟» (وفائی، ۱۳۷۵: ۱۲۵)

همچنین شمس خود را لایق هم‌صحبتی با اوحد نمی‌داند و او را زاهدی ریاکار می‌پندارد که رفتارش در خلوت و پیش مریدان متفاوت است و به این منظور یکی از شگردهایی که در باره اوحد، به کار می‌برد، همان شگردی است که در مورد مولانا به کار برده است. (شاهد طلبیدن شمس از مولانا و به خدمت آوردن مولانا، کرا خاتون و سلطان



ولد را) «مرا آن شیخ اوحد به سماع بردی و تعظیم‌ها کردی و باز به خلوت خود درآوردی. روزی گفت: چه باشد اگر به ما باشی؟ گفتیم: به شرط آن که آشکارا بنشیند و شرب کنی پیش مریدان و من نخورم. گفت: تو چرا نخوری؟ گفتیم: تا تو فاسق باشی و نیک‌بخت، و من فاسقی باشم بدبخت، گفت: نتوانم. بعد از آن کلمه‌ای گفتیم، سه بار دست بر پیشانی زد.» (شمس تبریزی، ۱۳۶۹: ۲۹۴) غرض شمس از این سخنان، آزمایش اوحدالدین در مقام تفرید و تجرید بوده است که حقیقت آن در مرحله معاملات، صرف نظر از خلق و توجه به خالق با کمال همت است که با رعایت دقائق اخلاص، اندیشه رد و قبول عام نداشته باشد. شمس، معتقد بود انسان جبون و ترسو قدرت آن را ندارد که از مقربان آستان آسمان حقیقت باشد چون اوحد حمایت و ارادت خلق را بیشتر از قبول و رد خالق می‌پسندید، پس شایستگی لازم را برای فقاقت نداشت تا مورد تایید شمس واقع شود؛ بنابراین از وی نیز روی بر می‌گرداند و تشنه کمالات و راهی دیار دور و دراز می‌شود.

### ۳-۶. اسدالدین متکلم

اسد متکلم از علمای معاصر شمس و شخصی عالم و فاضل بود. «روایت مناقب‌العارفین افلاکی اسدالدین متکلم را مقیم شهر سیواس و «شیخ و استاد اخی محمد دیوانه» معرفی کرده است.» (شمس تبریزی، ۱۳۶۹: ۵۵۸)

شمس به علم و فضل او اذعان داشت ولی اسدالدین چنان تحمل و ظرفیت را نداشت که در میان جمع به او اعتراض شود و کسی از او عیب و ایرادی بگیرد؛ چون زود صفرا بر وی غلبه می‌کرد و به اصطلاح از کوره در می‌رفت. شمس نمونه بارز کم ظرفیتی اسد را در ماجرای تفسیر آیه قرآن به باد انتقاد می‌گیرد و وی را شایسته عالمی و مفسری نمی‌داند. شمس، از اسدالدین متکلم در باره چگونگی معیت خدا با بنده پرسش می‌کند. (به خاطر تفسیر اسدالدین از آیه «وهو معکم اینما کنتم») و او به جای پاسخ، شمس را حقیرانه، توریزی (تبریزی) خطاب کرده و او را متهم به قصد می‌کند؛ اما وقتی با عکس‌العمل شدید شمس مواجه می‌شود، که او را به سبب بد اخلاقی‌اش سرزنش می‌کند؛ می‌گوید: خداوند در علم خود با بنده همراه است. یعنی حقایق ممکنات در علم الهی موجودند. شمس، جواب اسد را قبول نمی‌کند و می‌گوید: علم الهی صفتی از صفات اوست و صفات حق از ذات حق جدا نیستند. پس مخلوقات چگونه می‌توانند با ذات باری تعالی در معیت و پیوستگی باشند. اسد دوباره شروع به سفسطه کرده و به جای اینکه بگوید عینیت ذات و صفت غیر از اتحاد است؛ اتحاد یگانه شدن دو چیز است، مثل ماده و صورت؛ اما در باب ذات و صفات دو چیز مطرح نیست؛ یک حقیقت است که هم مصداق ذات است و هم مصداق صفات؛ پس اگر



با تسامح از اتحاد وجودی سخن می‌گوییم مراد عینیت است. اگر این استدلال مستشکل تام باشد هیچ صفتی در هیچ موجودی با ذاتش اتحاد وجودی نخواهد داشت و عین ذات نخواهد بود و... ولی اسدالدین می‌گوید: این‌ها سؤال‌های کهنه‌ای است که از من می‌کنی. و شمس، افسوس می‌خورد، که مردم چنین فردی را عالم و متکلم می‌دانند. چنانکه در مقالات می‌خوانیم «این معنی را چگونه می‌گویی: هُوَ مَعَكُمْ، خدا با بنده چگونه باید باشد؟ گفت: آری خدا با بنده است به علم. گفتم که علم از ذات خدا نیست، و هیچ صفات از ذات جدا نیست. گفت: این سؤال‌های کهن می‌کنی. گفتم: چه معنی کهن؟ از نومی می‌میرد. مردمان می‌گویند که متکلم این است.» (همان: ۲۹۴-۲۹۵) روایت افلاکی از ماجرای اسد متکلم این گونه پایان می‌پذیرد... «[اسد] فی الحال بیچاره شد. «برخاست و سرنهاد و به تعظیم مشغول شد. مردمان می‌گویند: باری متکلم؛ متکلم این است. بسیاریان اعتقاد آوردند.» بنابراین شمس علم و خشم وی را به باد انتقاد می‌گیرد و وی را شایسته عالمی و متکلمی بر مردم نمی‌داند. شمس با شور و سودایی که بدان سبب، خانه پدر را ترک کرده بود این صحبت‌ها و مراودت‌ها خاطرش را آرام و سکون نمی‌داد. «او ورای این مشایخ ظاهر که میان خلق مشهور بودند و در منبرها و محفل‌ها ذکر ایشان می‌رفت طالب دیدار اولیای مستور بود که از مشهوران تمام‌تر بودند و هیچ کس آنها را نمی‌شناخت.» (زرین کوب، ۱۳۷۲: ۱۵۱)

در نهایت «شمس به زودی در می‌یابد که حتی شیوخ راهنمای او، از درک ویژگی‌های وی عاجز هستند از این رو در جستجوی راهبری کامل، در پژوهش خویش، از خانه و زادگاه می‌برد و راهی سفر می‌شود. اندک اندک در برابر مردمان، به ویژه مدعیان پیشوائی و رهنمونی، شیوه دفاعی و مرد آزمائی در پیش می‌گیرد. آنها را به مردی و پختگی می‌آزماید. اگر آنها را کامل یافت، سر بر آستانشان می‌ساید. و اگر آنان را نابالغ و تهی از حقیقت دید، پرخاشگری می‌آغازد و از آنها می‌گریزد.» (صاحب الزمانی، ۱۳۸۷: ۱۳۸) حتی به فیلسوفان و متکلمان روی آورده ولی به زودی دریافته است که آنها نیز سخنانی مبهم و تاریک می‌گویند و یکسره از مسائل انسانی برکنارند و همه آنها به علت اولی، به متافیزیک، به ماوراءالطبیعه، به فراسوی انسان و حال او، به گذشته‌ای موهوم و به آینده‌ای بس دور و بیرون از امکان درک و لمس تجربی می‌پردازند.

شمس را با عوام کار نبود. دنبال مولوی‌ها می‌گشت چون به مولوی رسید او را تبدیل به کوه آتش‌فشان عشق نمود. بعد از ماجراها، خود ناپدید گردید و سیاله‌گذارهای دل و جان مولوی به صورت غزل و مثنوی آبشارآسا از لبانش سرازیر گردید. چنانکه تا واپسین لحظات عمرش سوخت و گداخت و سرود.



## نتیجه‌گیری

شمس بنا بر حوالت یزدانی و عنایات خاصه الهی از برتری ویژه‌ای برخوردار بوده و استعداد و نبوغی فراتر از مردم زمان را دارا بوده است.

وی در قلمرو حیات اجتماعی و نهایات، مقصود از علم را قدرت یافتن بر عمل و توانایی اقدام شایسته در صحنه زندگی دانسته و از مراحل توجه و اشتغال به علوم رسمی و فنون اکتسابی گذشته، به مقام رفیع استغراق توحیدی و تحقق عرفانی واصل گشته بود. شمس از مجلس درس مشایخی چون ابوبکر سله باف، شمس الدین خوبی و رکن الدین سجاسی کوله باری از علم و فضل اندوخت، اما هیچ کدام از آنها وی را در راه عرفان به کمال طمأنینه قلبی مورد نظرش نرساندند. وی اعتقادات و سلوک عرفانی بعضی فقهای معاصر خویش همچون (اوحد الدین کرمانی، ابن عربی و اسدالدین متکلم) را به باد انتقاد می‌گیرد و دست رد به سینه آنها می‌زند.

باید گفت شمس تنها هنگامی به افاضات علمی می‌پرداخت که از مقام جمع به مقام تفرقه نایل می‌آمد و به همین سبب جامعیت، برای شیخی و راهبری اهلیتی به کمال داشت تا اینکه مرید کسی دیگر باشد. وی در مصاحبت با عرفا و فقهای معاصر خود و در ضمن حکایات و تعاملات خود با آنها، بر مسند قضاوت نشسته و آداب و رسوم و افکار و اعتقادات و ریاضت‌های خاص آنها را مورد نقد و انتقاد قرار می‌داد.

نهایتاً، شمس با قدم اخلاص پای در طریقت نهاده، آتشی از عشق در جان بر افروخته و آنچه جز محبوب و معشوق بوده است یکسره سوخته و به دست فراموشی سپرده است.







## منابع

- ابن عربی، محمد بن علی (۱۳۸۵) **فصوص الحکم**، توضیح و تحلیل محمد علی موحد، تهران: نشر کارنامه.
- افلاکی، شمس‌الدین احمد (۱۳۸۵) **مناقب العارفين**، تصحیحات و حواشی و تعلیقات تحسین یازیچی، تهران: دنیای کتاب.
- دانش‌فروز، غلامرضا (۱۳۷۸) **تذکره شبگرد**، ارومیه: ادیبان.
- صفا، ذبیح‌اله (۱۳۷۲) **تاریخ ادبیات در ایران**، جلد دوم، تلخیص از محمد ترابی، تهران: انتشارات فردوس.
- زرین‌کوب، عبدالحسین (۱۳۷۲) **پله پله تا ملاقات خدا**، تهران: انتشارات امیر کبیر.
- سجادی، سید ضیاء‌الدین (۱۳۷۹) **مقدمه‌ای بر مبانی عرفان و تصوف**، تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها.
- شعرانی، عبدالوهاب (۱۳۸۸) **طلای سرخ**، ترجمه احمد خالدی، تهران: انتشارات سروش.
- شمس تبریزی، محمد بن علی (۱۳۶۹) **مقالات شمس**، تصحیح و تعلیق محمد علی موحد، تهران: انتشارات خوارزمی.
- فرانکلین، لوئیس (۱۳۸۳) **مولوی، دیروز و امروز، شرق و غرب**، ترجمه فرهاد فرهمند، تهران: نشر ثالث.
- گوپینارلی، عبدالباقی (۱۳۶۳) **مولانا جلال‌الدین، زندگانی، فلسفه، محقق توفیق هاشم سبحانی**، تهران: موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- محقق ترمذی، برهان‌الدین (۱۳۶۹) **معارف**، با تصحیحات و حواشی بدیع‌الزمان، تهران: انتشارات وزارت فرهنگ.
- زرکوب شیرازی، معین‌الدین (۱۳۵۰) **شیرازنامه**، جلد ۱، تهران: چاپ اسماعیل واعظ جوادی.
- ناصرالدین صاحب‌الزمانی، محمد حسین (۱۳۸۷) **خط سوم**، تهران: عطایی.
- وفائی، محمد (۱۳۷۵) **احوال و آثار اوحدالدین کرمانی**، تهران: انتشارات «ما».





## *Analysis of Shams dissatisfaction with his contemporary elders and jurists*

*Kobra Vakhshori<sup>1</sup>*

*Alimohammad Rezayi Haftador<sup>2</sup>*

### **Abstract**

In the context of mystical literature Mohamad Ibn Ali Ibn Malek Dad Tabrizi , the famous Azarbaijani mystic of Azerbaijan seeks true knowledge.

In search of true love and knowledge, he met many contemporary sheykh(s) and Jurists like AbuBAKR Slebaf , Rokan al - Din majlesi, Shams al- Din Khoi , uh al- Din kermani and etc... but he has not seen an abstraction and honest Whose in them the truth of with in the stage of transactions is the reject of the peoples acceptance and the absolute attention to God. So while using lesson assembly and associating with them, the circumstances and statements of most them are worthy of criticism.

Shams, the elders and companions of his companion have lost so much of the beauty and presence of the truth that he has severed his connection with past and associated with them and has sought to meet the saints of the truth.

The present article, according to the library method and cites the book of article analyzes the Shams enchanted thought of flying bird , which is dissatisfied with contemporary elders and jurist , is paid.

**Keywords:** Shams Tabrizi, elders, jurists, Dissatisfaction

<sup>1</sup> . PhD in Persian Language and Literature, Islamic Azad University of Khoy, Khoy, Iran (Corresponding Author)//Email : [yakhshorikobra@gmail.com](mailto:yakhshorikobra@gmail.com)

<sup>2</sup> . Assistant Professor Shahrekord Islamic Azad University, Shahrekord, Iran.//Email : [dalirezaei@chmail.ir](mailto:dalirezaei@chmail.ir)



